

Federico Garcia Lorca
فدریکو گارسیا لورکا

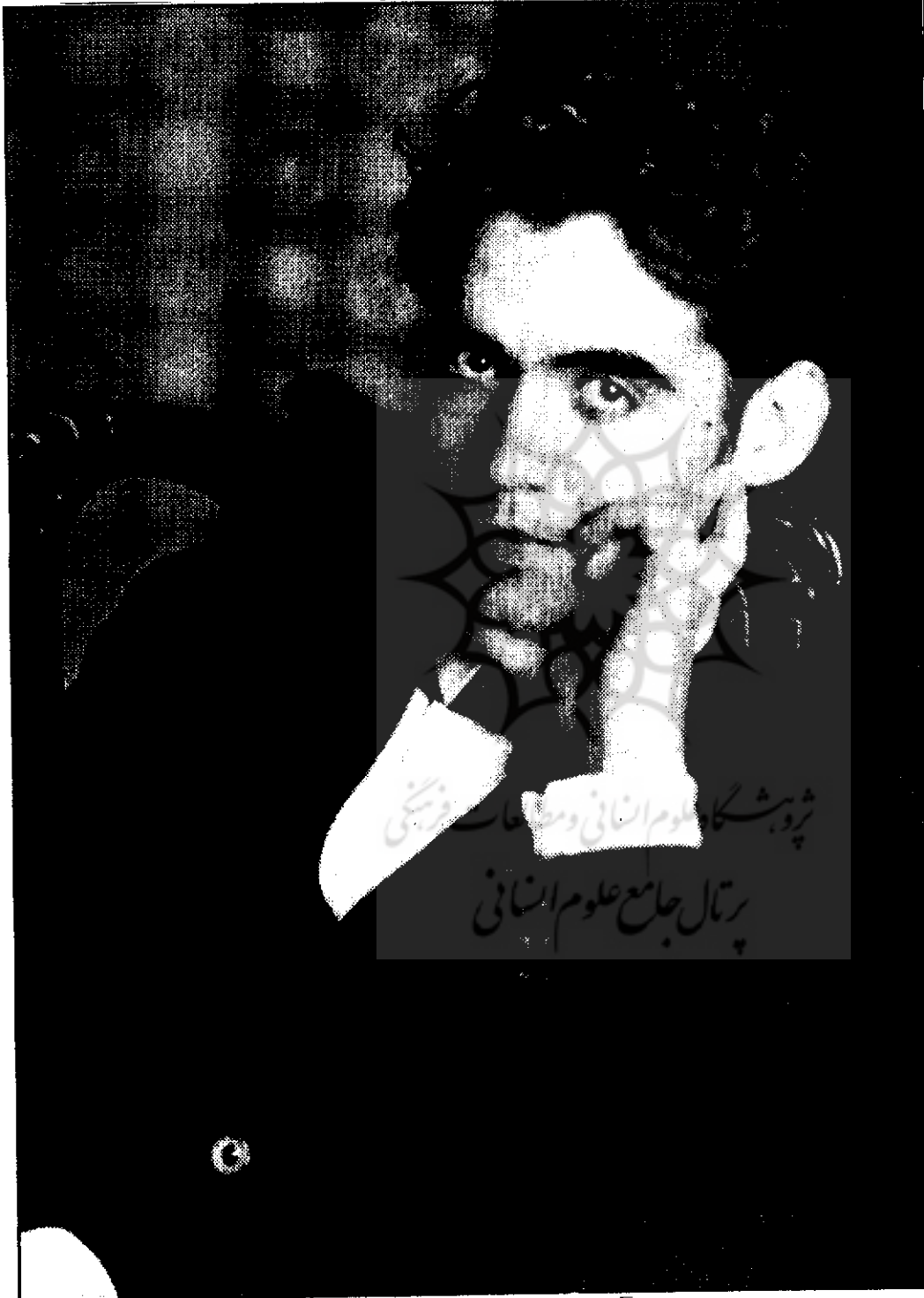
اسماعیل جنتی
رامین مولایی
کیوان سامانی راد

پرونده

باسمین ها را فراخوانید
با استپیدی کوچکشان علی اصغر قره باغی

آتش است

در
خاطر



پرونده که برای لورکا کشودیم
کمتر نشانی از بررسی
ومطالعه همه جانبه
وجوه ادبی و هنری لورکا
در سرزمین مان یافتیم
جز احمد شاملو
ومترجمانی که شعرهای
پراکنده و سه نمایشنامه را
در دفترهایی گرد آورده بودند
دیگر نشانی از تحقیق گسترده
وعمیق درباره آثار لورکا
نیافتیم
منابع فارسی ما از لورکا
چندان قابل تامل نیست
و گلستانه
بر آن است که
بسترنگاهی متعریز
بر مبنای فرهنگ معاصر جهانی
بگشاید
و در محدوده
تعاریف مطبوعاتی
زمینه را
برای پیدایی مبنای
مطالعه و تحقیق علمی
بر پدیده های ادبی و هنری
قرن بیستم
فراهم آورد

Federico Garcia Lorca

لورکا

شاعری فناپذیر

آلوارو گارسیا
ترجمه رامین مولانی

خاطره زنده می‌کند.

گاه در میان اشعار لورکا به قطعاتی می‌رسیم که نمی‌توان معنای آن‌ها را به تمامی و درستی فهمید، این اشعار برآمده از سرشت پاک و خالص و زبان استعاری روستاییان و طبیعت گرانادا است.

... ماه از کوره آهنگری به درآمد

با دامنی از مریم!

لورکا شناسان در تمام دنیا بر دو دسته‌اند، عده‌یی آثار او را بیشتر اسپانیایی می‌دانند تا جهانی و برعکس دسته‌یی دیگر کارهای او را بیشتر جهانی می‌پندارند تا اسپانیایی. اما راز لورکا، استعداد او در نفوذ کردن به عمق اجتماع و قابل انتقال بودن آثارش به عموم افراد انسانی است و اگر همه لورکا را شاعری صمیمی و مهربان می‌یابند برای آواز دادن زندگی یک فرد نیست، «شعر او آواز زندگی بشر است» رنج انسان‌ها عمدتاً از زیر سایه ملت‌ها فراتر نمی‌رود، اما لورکا دریافت که به این رنج باید از منظری بالاتر و فراتر از زمانی خاص نگریست.

یک بار راجع به فناپذیری نوشت: «دوست ندارم خانه‌ها را میان ستارگان ببرم» و درست مثل ستارگان جاودان هستی، آثارش جاودان شدند. و این نه به خاطر سبک او، که نمی‌تواند مورد تقلید قرار گیرد، بلکه برای صداقت، شرافت و ارجمندی و پاکی شخصیت اوست. شاید بعضی اشعار او قابل بحث و تردید باشند، اما به عنوان یک شاعر بی‌تردید از برترین شاعرانی است که قرن بیستم به بشریت تقدیم داشته است.

اما افسوس که در کشور شاهر، جنگ داخلی در گرفت و ملت به شدت با یکدیگر به نزاع پرداختند که نتیجه‌یی جز انهدام کامل برای اسپانیا در پی نداشت. درست به هنگام موفقیت‌های بزرگ او و امکان دستیابی‌اش به توفیق‌هایی بیشتر، زندگی را از کسی که دارندهٔ بهترین قدرت شنیدن ضربان زندگی، نگاهی روشن و روشنگر، با نهاد و روانی بسیار لطیف و دست‌یافتنی بود، دریغ داشتند... یکی از هم سلول‌های او به خاطر می‌آورد که: «لورکا حتی تا چند ساعت قبل از تیرباران، این نیاز به «شادی» (این وظیفهٔ انسانی) را وانهاد و به هم سلول‌هایش کندن نقش برجسته بر روی دیوار با انگشتانش را آموزش می‌داد؛ تا آن‌که فشرده شدن انگشتی لرزان، در آخر او را به پوچی واقعیت رسانید!

واقعیتی که آثار فدريكو ماندگار و وجود خودش را غیرقابل تحمل دانست. گرچه توانستند او را به قتل برسانند اما شاعری که برای همیشه در بیانش متبلور و کلماتش در میان مردم ماندنی است، فناپذیر است!

پی‌نوشت مترجم:

1. Juan Ramón Jiménez شاعر اسپانیایی متولد ۱۸۸۱ میلادی و متوفی در سال ۱۹۵۸ در «پورتوریکو»، او رهبر نهضت مدرنیسم شعری اسپانیاست و در سال ۱۹۵۲ جایزه نوبل ادبی را به خود اختصاص داد
2. Manuel de Falla متولد ۱۸۷۶ در «کادیس» (Cádiz) اسپانیا. متوفی در سال ۱۹۴۶. آرتیستین، از برجسته‌ترین آهنگسازان موسیقی فولکلور اسپانیا و پیرو سبک امپرسیونیسم
3. Luis Bunuel کارگردان سوررئالیست سینما و متولد اسپانیا به سال ۱۹۰۰

فدريكو گارسیا لورکا، این روستایی‌زاده شاعر اهل گرانادای اسپانیا، یکی از بزرگترین شاعران قرن بیستم است. اما سؤال کوتاه و کلیشه‌یی تمامی روزنامه‌نگاران دنیا در مورد او این است که: آیا او شاعر مادرزاد بود یا شاعری را پیشه کرد؟

او با حسن شنوایی خارق‌العاده برای درک موسیقی هستی و نیز پی بردن به اعماق وجود انسان و طبیعت به دنیا آمد. و جز آن خوان رامون خیمنس (Juan Ramón Jiménez) اول بار قابلیت خلقی را در او مشاهده کرد: «شور و شوق» و این تأییدی بود بر سرشت فروتن فدريكو و نیز آمیزهٔ تاریک وی. او ابراز شادی را ناشی از انقیاد و انسان تراژیک در این دنیا می‌دانست.

لورکا در نامه‌هایی که به دوستانش نگاشته، نشان می‌دهد که به هیچ روی شادی او ذاتی و همیشگی نیست. در واقع این شاعر و نمایشنامه‌نویس بزرگ از شادی تصویر یک وظیفه‌یی انسانی داشت. به نظر می‌رسد خود لورکا، در گنه وجودش «عشق» را پست و حقیر می‌شمرد. این گونه حالات را بعضی زندگینامه‌نویسان در «ولفگانگ آمانوس موتسارت» نیز نشانی می‌دهند.

اما عصری که از میان تمامی کتاب‌ها، فیلم‌ها و مستندات بر جای مانده از لورکا، سبب تسکین و تسلاهی خاطر ماست فروزندی و درخشش «مهر و صمیمیت» در وجود اوست. شاید فدريكو بیشتر مایل بود مردم او را درک کنند تا این که تنها مورد ستایش‌اش قرار دهند.

اما نکته‌ایی که همهٔ لورکا شناسان بر آن توافق دارند، شور و شوق بسیار زیاد لورکا است و در بیان این شور و شوق او «یان گیبسون» (Ian Gibson) از همه موفق‌تر عمل کرده است.

کودکی لورکا، پر است از یاد و حضور مردم، ترانه‌های محلی، خیمه‌شب‌بازی و افسانه‌ها و داستان‌های قدیمی که همه چون شیرمادر، استعداد و ذوق او را تغذیه می‌کردند. رشد او با هنگامهٔ آوانگارد‌های اوایل قرن بیستم مقارن بود و لورکا نه تنها با این نهضت آشنایی کامل داشت، بلکه همچون «فایا» (Falla)^۲ در موسیقی و یا بونوئل (Bunuel)^۳ در سینما به احیا و تداوم این نهضت در شعر و تئاتر همت گماشت. شور و شوق تاریخی آوانگاردها را که لورکا در زمان حال تنفس‌اش می‌کرد به درجه‌یی از اعتبار رساند تا به فکر دگرگونی دنیا در مقابل فساد و پوسیدگی فعلی‌اش افتاد. اما لورکا ناتوان از خیالی‌بافی‌های خام بود، خیال «هنر برای هنر» درست در همین زمان بود که نیاز خود را به: «هنری که با مردم بخندد و با مردم بگریزد» آشکارا اعلام کرد. همین اعتقاد ریشه‌دار در وجود او به زندگی‌اش جان و به آثارش جاودانگی بخشید.

این کاملاً درست است که در زمان‌هایی «پلیدی» و شعر «با هم همدست بوده‌اند، اما در این پاره از زمین «اندالوسیا» (Andalucía)، مهد شعر و شاعری، این دو در تضادی مرگبار و شوم قرار می‌گیرند. این جا سرزمین «هبوط انسان» است.

لورکا در آثار خود از «کیفر انسان» سمبلی جهانی می‌سازد. اشعار و آثار نمایشی لورکا در نظر ستم‌دیدگانی که در سرزمین او ریشه دارند، مانند: مسیحیان عرب‌تبار، یهودیان و تمامی زبانی تیره‌بخت گرانادا، حکم برادری دلسوز را دارند.

این احساس ناب و عمیق همراه با تحصیلات عالی. این امکان را به خوبی برای شاعر فراهم کرد تا با مردم زادگاهش پیوند عمیقی برقرار کند. تنها همین روحیهٔ «لورکایی» است که حقیقت ناب را آواز می‌کند و اشعار سوررئالیستی و سبک باروک را در